

با تو دکارون

چه ساربانه سگفته است گلشن دیدار  
که دیده است که عمر گذشته باز آید  
زمان زفته چنین ساد و دلوار آید  
دوباره زنده شود روزی خاطره زار  
ایمان ز خاطره؟

که همچو کشتی خوری است در لب دریا  
گهی در خسد و ماهی نهالی شود ز نظر...

زمان - زمان دیگر

هموای صبح بهارال ساحل کارون  
نوا و نغمه مرغان مست نخلستان  
دو جان تازه پاکیزه و دو جسم جوان  
تو بودی و من

و آن شب فرورزان آساک وطن ...  
هنوز مانده به یادم که باره سنگی را  
که بود بر لب کارون ز غوق بوسیدم  
داین جدائش من بود از تو و آن رود ...

پلی سگت

و سبیل می هر دستنده، راه؟ راه است  
چه رود؟ که به دریا می بران بودت ...

کنون که باز سگفته است گلشن دیدار  
تو هستی و من

و آن شب فرورزان و آساک وطن  
در دل موج نگاه تو، رود کارون را  
بیاد آورم در روزگار زنده خوش ...

با تو دکارون ...

ز هر چه بیشتر امروز از روزمندم  
 که چشم آبی کارون در گریزند خون  
 که چهره اش بود از سرش نفق کلاکون  
 همان مردم بیروز تهران باشد  
 اند بهین و بیعاد عاشقان باشد.

x y y

شماره روزی ۱۶۸۰  
 راه

